ماناک هست گردون دروازه بان دربند
اجزا است آن دو نانش زانعام

درگاه سیف دین را تا اقدست خوان رضوان
ادریس ریزه خوارش وار

درانگون قفص بین طاوس آتشین پر
کز پر گشادن او آفاق بست زیور

نیرنگ زد زمین را اشبه فلک بجلوه
پرگار زد هوا را قوس قزح

عکسی ز پای و بر شش زد بر زمین گردون
زان شد بهار رنگین زین شد

آن صرف صولجان وش زیرش دو گوی ساکن
آمد چو صفر مفلس در صفر

یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد
کرد اعتدال بر روی بیت الشرف

یکچند چون سلیمان ماهی گرفت واکنون
چون موسی از شبانی هستش بره

عریان ز حوض ماهی سوی بره روان شد
همچون بره برآمد پوشیده صوف

ویحک نه سر نشانکه در آب گرم مغرب
غسلش دهند و پوشند آن جامه مزعفر

گوئی جنابتش بود از لعبتان دیده
کور الحوض ماهی دادند غسل دیگر

تا رست قرصه خور از علت ضعف دی
بیماری دق آمد شب را که گشت لاغر

ماناک اندرین مه عیدیست آسمان را
کاهیخته تیغ آمد بر کاو قرصه خور

شاخ از جواهر انک اذین عید بسته
چون کام روزه داران گشته صبا معطر

جیب گهر شکوفه گوئی الکه است غنچه
کز باد نوبهاری آکنده شد معنبر

قوس قزح برآمد چون نیم زه ملمع
کز صنعت صبا شد گوئی الکه معنبر

آن غنچها ز نشتر با دامها تر شد
زر قراضه در وی چون تخم بیله هم

غمناک بود بلبل گل میخورد که در گل
بشکست و زر و مرجان کین مرسه

ماناک

ماناک باد بنیان داند طبیبی ابرا
سازد مفرح از ذر مرجان مشک واذفر

شب گشت پست قامت چون را
روز ست آخته قد چون چتر شاه صفدر

ای کعبه جهان گرد ای زمزم رسن در
زرین رسن نمائی چون زمزم آئی از بر

همچون دهان زمزم دندانه باد چشمم
گر نیستی بچشتم با سنگ کعبه سم بر

ای نور زای چشم دیدی که چند دیدم
در چاه ششتر شروان ظلمات ظلم بی مر

ذره چه سایه دارد آن سایه ام بعینه
زرین رسن فرو کن وز چه مرا بر آور

من نخلم و تو مریم من عازرم تو عیسی
نخل از تو گشت تازه جان از تو یافت عازر

سرگشته گرد چرخم چون چرخ باد ریسه
فریاد ازین فسونگر زن فعل سبز چادر

آن پسته دیده باشی همچون کشف بصورت
آن استخوانش بیرون وآن سبزی اندرون

گر چون کشف کشیم سر از استخوان سینه
سایه نیفتد از من در چشم هیچ جانور

ای دایگان عالم دیدی که ز اهل شروان
از کوزه یتیمان هستم شکسته تر سر

هم دیده که از جان درگاه سیف دین را
چون کاسه غریبان حلقه نگون شتم اندر

همه اندر

اندر
اکنون

ای آب خضر و آتش موسی و باد عیسی
داری ز خاک دربند اجلال و عزت و فر

یارم بمکه دیدی آسوده دل چو کعبه
رطب اللسان چو زمزم بر کعبه آفرین گر

شعرم بزر نبشتند آنجا خواص کعبه
بر بی نظیری من کردند حاج محضر

امسال بین که رفتم زی مکه مکارم
دیدم حریم حرمت کعبه در و مجاور

شهری که شیب و بالا دریا و کوه دارد
کوهش اساس نعمت بحرش غریق گوهر

بابد که خاک دربند آنگه بکعبه ماند
با بوقبیس بالا زمزم بدامن اندر

لهلد

بحر ارنه غوطه خوردی در کف بحر خسرو کی عذب صاف بودی چون
تا تا جدا گشتم از دوستی دو کعب چرخ یگانه دشمن تعلیم کند دو
این کعبتین بی نقش آورد رو بکعبم تا بر دو کعبه گشتم چون کعب
ای آفتاب تا کی در بیست و هشت منزل دارد ده و دو برجت گردان
کرده باعتقادی در برجهاش منزل افلاک چون ستاره بی برج چون
در بند و سور او بین چل برج آسمانی خیز از در مهاجر تا برج فید
در برجهاش بوده میقات پور عمران میلاد بود مریم میعاد بود
ماناک برج کسری هست آسمان دنیا کز نور برج خیل الله دو کمال بی مر
تا ز اربعین بروجش زینت بیافت آدم در اربعین صباحش طینت نشد
دندانه بروجش یک یک صفا و مروه سر کوچهای شهرش صف صف
دراجه حصارش ذات البروج اعظم دیباجه دیارش سعد السعود ازهر
انصاف ده که دربند ایمان سراست این را سقفش سرای ایمان دیوار
از کشتگان زنده زانسو هزار مشهد وز ساکنان ره زین سو هزار معشر
آن قبه مکارم وآن قبله معالی وآن فرضه معلا وآن روضه منور
در قبه مهد مهدی با قبله عهد عیسی در فرضه روض جنت در روضه
ذات العماد خورم خیر البلاد عالم بیت الحرام ثانی دار السلام اصغر
دخلش خراج خزران خرجش غذای ایران جمعش سواد اعظم رسمش جهاد اکبر
گویند بر ز عقرب طاس زرست حاشا کز حرمتش فلک را عقرب فکنده نشتر
عاقر نبست کو را خواندست جای عقرب کز فر اوست مه را برقع ز فرش عقرب

قطعه
[illegible] بیت
در نسخه منقوطه

عقرب ندانم آمادار و مثال ارقم
از رنگ خشت پخته سنگ رخام و مرمر

منسوب بشکل ارقم با صد هزار مهره
در دیده چون گوزنان تریاک روح سرور

تا نام آن زمین شد هم سداب حیوان
القاب سیف دین شد هم خضر و هم سکندر

المطلع الثانی

صحن ارم ندیدی در باغ شاه بنگر
حصن حرم ندیدی بر قصر شاه بگذر

بر چین بباغ بروین بل بر سر طائر
بومش فضای گردون دیوار خط محور

کاریز برده ماهی در حوضهای کوثر
پیوند کرده طوبی با شاخهای عرعر

ساخش حلال رفعت برداده طوبی آسا
طوبی بغصن طولی گر زین صفت و بر

هم آشیان عنقا در دامن ریاحین
هم خوابگاه خورشید از سایهٔ صنوبر

عیسی خلال کرده از خارهای گلبن
ادریس سبحه کرده از غنچهای نستر

همچون درخت وقواق اوراطیور گویا
بر فتح شاه خوانده الحمد لله از بر

قصرش چو فکرت من در راه مدح سلطان
گردون در وم رکیب گیتی در و مصور

جفت مقوس او چون جفت خم ابرو
طاق مقرنس او چون خم طوق پیکر

آن جفت را گزو شد قوس قزح ملون
وآن طاق را گزو شد صحن فلک مطیر

ادریس و جم مهندس موسی و خضر بنا
روح فلک مزوق نوح کمل درودگر

انجم نگار سقفش در روی سرنگاری
همچون خلیل هذا ربی بخوانده از بر

خامه زده عطارد در لاجورد گردون
بنوشته نام سلطان بالای سقف معبر

پیش سریر سلطان استاده تاجداران
چون ناشکفته لاله افکنده پر سراسر

ناهید زخمه مطرب می آفتاب تابش
چنگ ارتفاع می زا ربعی بشکل مسطر

آن یار بد که از چرخ امسال نیک بادش
شعرم بمدح سلطان سلطانی برداشته

فرمان ده سلاطین سلطان محمد آمد
جبرئیل جان محمد عیسی خصال احمد

المطلع الثالث

ای عندلیب جانها طاوس بسته زیور
بگشای غنچه لب بسرای غنت تر

ای غنچه دهانت از چشم سوزنی کم
سوزن شکاف غمزت سوسن نمای عنبر

ای سوخته رخ تو در گریه ز آتشش
بیمار دو لب تو در زیر خنده شکر

نوشین مفرح آن لب چو سنگ خال مشکین
مشکین چو تو ندیدم چو چوب شد [illegible]

تو می خوری بمجلس بر خاک جرعه ریزی
من خاک خاک باشم کز جرعه یابد افسر

پیشت چو جرعه بوسم خاکت چو جرعه بینم
بر چشمش بدیده سازم سر شک احمر

گر باده می نگیرم بر من مگیر جانان
من خون خورم نه باده من غم گشتم ز [illegible]

زان آب آذر آسا زان سان همی بر اسم
کز آب سگ گزیده ترسید ز آذر

خاقانی آمد از جان چون حلقه بر در تو
بی پا و سر چو حلقه حلقه بگوش چون در

تو شاه نیکوانی تاج تو زلف مشکین
ما تا که چتر سلطان سایه ات فکند بر سر

هست اعشی عرب را از من سر شک خجلت
چون سیف ذوالیزن را از سیف دین مظفر

از چار و هفت گیتی سلطان خلاصه آمد
مختار چار ملت سردار هفت کشور

افسر خدای خسرو کشور گشای رستم
ملک طراز عادل ملت فروز داور

المطلع الرابع

مهدی صفت شهنشه امت پناه داور
جان بخش چون ملکشه کشورستان چو سنجر

شاه فلک جنیبت خرشید عزش هیبت
بهرام گور زهره برجیس بحر خنجر